

فرایندی متفاوت در واژه سازی

مهدی افشار

دارچین می‌گویند و یا ورود میوه‌ای از هند که شکل و شمایل خربزه دارد، ابتدا نام خربزه هندی و سپس هندوانه می‌گیرد.

بعضی از واژگان به جهت آنکه مفهوم تحریم شده‌ای دارند ساخته می‌شوند. آلات تناسلی در زبان فارسی به نام‌ها و عبارات مختلف خوانده می‌شود و هر گاه آن نام یا عبارت آن قدر شایع شود که مفهوم اصلی آن را دقیقاً اراده کند، نامی جدید برای آن می‌سازند. چنین است در مورد محل قضای حاجت که در ایران تا همین چند سال پیش مستراح گفته می‌شد که دقیقاً معادل Rest room آمریکایی است و بعد کلماتی چون «دست به آب» وضع شد که معادل Water - Close انگلیسی است که به صورت کوتاه شده W.C. به کار می‌رود و بعد کلمات دستشویی، توالت و نظایر آن ساخته شد و به کار برده می‌شود و هر زمان این واژگان مفهوم قضای حاجت را اراده کند، واژه‌های دیگر برای آن ساخته می‌شود.

تصویر بیرونی و خارجی بعضی از واژگان هول‌انگیز است، چنانکه در زبان ترکی به جهت هراسی که از گرگ وجود دارد، واژه «قورت» به معنای کرم به کار می‌رود و همان گرگ اراده می‌شود. بعضی دیگر از واژگان به جهت حرمتشان و یا شاید هم ترس از مابه ازای خارجی آنها ساخته می‌شوند، چنانکه در میان توده مردم به جای «جن» عبارت «از ما بهتران» را به کار می‌برند و یا از باب احترام نام شخصی پسرده نسبی شود و محضر وی مورد خطاب قرار می‌گیرد: «حضرت».

در کنار این فرایند تولدهای طبیعی واژه، فرایند زایش دیگری وجود دارد که زایش غیر طبیعی است یا لاقط تاکنون قانونمند نشده و تا آنجا که این قلم واقف است، بدان پرداخته نشده است و دقت و تعمق تازه می‌طلبد. این زایش با تغییر یک حرف یا افزایش و یا کاهش یک حرف در کلمه‌ای است که منتج به پیدایی کلمه‌ای دیگر می‌شود. این زایش چنان است که دشوار می‌توان ماده لغت را از واژه زاده شده باز شناخت، با این حال مشابهت‌هایی که میان دو واژه - واژه مادر و فرزند - وجود دارد، آن چنان چشمگیر است که انکار نشدنی است و می‌توان تغییر در ساختمان واژه را نوعی ابدال خواند که در حروف عله عربی مشاهده می‌شود. در زیر نمونه‌هایی از این زایش غیر طبیعی نشان داده می‌شود، شاید بتوان با تعمق در این نوع زایش واژه، واژگانی دیگر آفرید و وابستگی زبان فارسی را از وام‌گیری از دیگر زبانها کمتر ساخت.

الف. واژگانی که با تغییر یک حرف در واژه‌ای پدید می‌آید:
۱. آبگونه و آبگینه.

آبگونه - به ضم سوم و فتح پنجم. از نظر دستوری صفت مرکب است. به معنای مایع.

آبگینه - به کسر سوم و فتح پنجم. از نظر دستوری اسم مرکب است به معنای: ۱. شیشه، زجاج ۲. بلور ۳. آینه زجاجی ۴. ظرف شیشه‌ای، ظرف شراب، ۵. آلباس ۶. تیغ ۷. آسمان

در این تغییر صوت شباهتی با حروف عله عربی وجود دارد که «و» به «ی» تبدیل شده است.

۲. آغاز - آغوز

واژه موجودی است صاحب روح و همانند دیگر موجودات جاندار متولد می‌شود، سالیانی چند می‌زیهد، توالد و تناسل می‌کند، پیر می‌شود و سرانجام می‌میرد.

زایش واژه در زبان فارسی دارای صور و اشکال مختلفی است. از جمله صورتهای طبیعی تولد واژه آن است که یک واژه، مثلاً یک مصدره در چهارچوب قواعد دستوری در دستگاه تصریفی زبانمان پسرخش می‌کند و در زمانهای ماضی و مضارع و مستقبل و در صیغه‌های مفرد و جمع و مخاطب و اول شخص و غایب صرف می‌شود، و یا بر سر آن پیشوند یا بر انتهای آن پسوند واقع می‌شود، و یا با کلمه‌ای دیگر ترکیب می‌شود و کلمه‌ای تازه با مفهومی کاملاً مرتبط با کلمه اول پدید می‌آورد. و نیز ممکن است واژه مضاف واقع شود و یا مضاف‌الیه و یا موصوف و یا صفت و کلمات و ترکیباتی تازه پدید آید و در عین حال مفهوم اولیه نیز تا حدودی حفظ شود.

برای آنکه عینی‌تر سخن گفته باشیم، همین مصدر «خوردن» را در نظر بگیرید. این مصدر به عنوان یک ماده لغت در زمانهای مختلف و صیغه‌های گوناگون صرف می‌شود. هر یک از واژگانی که از این تعریف پدید می‌آید از نظر صورت، ساختار و مفهوم مرتبط با همان ماده لغت یا واژه اولیه است. این مصدر پسوند «ی» می‌پذیرد و مفهوم قابلیت از آن بر می‌آید: «خوردنی»، و یا صورت امری آن پسوند «ک» می‌پذیرد و اسمی تازه می‌سازد: «خوراک» و یا صورت امری آن «ش» مصدری می‌پذیرد و اسم مصدر از آن پدید می‌آید: «خورش»، هر چند که کاربرد اسمی صرف دارد و گاه همین واژه به صورت «خورشت» نیز به کار می‌رود. بر سرین ماضی این کلمه پیشوند «بر» می‌آید و مفهوم تازه‌ای از آن مستفاد می‌شود: «برخورده»، صورت صفت فاعل مرخم آن پسوند واقع می‌شود و کلمه‌هایی چون غلغخوار، گوشخور، باده خوار، جگر خوار و زمین خوار و ریابخوار و ... پدید می‌آید که در چهار واژه نخست این ترکیبها مفهوم خوردن هست و در دو کلمه یا در ترکیب آخر، خوردن دیگر به معنای بلعیدن نیست، بلکه تا حدودی مفهوم ضایع کردن حق از آن اراده می‌شود. صورت مرخم این مصدر وقتی با مصدر مرخم دیگری ترکیب می‌شود، اسم مرکب جدیدی می‌سازد که مفهوم دعوا و برخورد و مجادله از آن درک می‌شود: «زد و خورد» و یا بر سر فعل امر آن پیشوند «پر» می‌آید و صفت مرکب تازه‌ای پدید می‌آید: «پرخور».

این صورتهای جدید واژگان هر شکل و حالت و مفهومی که داشته باشند، در قالبهای مشخص جای دارند که قاعده دستوری خوانده می‌شود و خارج از قاعده نیستند. چنین زایشی در واژگان را می‌توان زایش طبیعی خواند چرا که در هر حال در چهارچوب قواعد دستوری مشخص می‌گنجد. در کنار این زایش طبیعی زایش دیگری نیز وجود دارد که آن را نیز می‌توان زایش طبیعی اما به نوعی دیگر خواند. بدین معنا که اگر چه در تولد این واژگان قاعده دستوری خاصی مشاهده نمی‌شود، لکن اصول مشخصی بر پیدایی آنها حاکم است که شناسایی دلایل پیدایی آنها دشوار نیست، چنانکه ورود گیاهی از چین موجب وضع واژه‌ای می‌شود که به آن

آغاز: از نظر دستوری اسم است به معنای ابتدا، بدایت، شروع، مقابل پایان، انجام و فرجام.
آغوز: آن نیز اسم است به معنای شیر گاو و گوسفند ماده نوزائیده، اولین شیری که یک ماده به نوزادش می‌دهد.

۳. بخش و بخش

بخش: به فتح اول و سکون دوم و سوم، از نظر دستوری اسم است به معنای سهم، حصه، قسمت، بهره (از این واژه دو نوع مصدر ساخت می‌شود بخشیده و بخشودن که اولی به معنای عطا کردن و دومی به معنای عفو کردن است.)

بخش: از نظر تلفظ شبیه بخش است و از نظر دستور صفت به معنای یهن و پخت (به فتح اول) لکن معنای دوم این کلمه دقیقاً همان بخش است.

۱. کلیه معانی واژگان از فرهنگ عمید استخراج شده است.

۴. بالا - والا

بالا - اسم. زیر، بلندی، مقابل زیر و پایین و نیز به معنای قدوقامت. والا - ص. بالا، بلندمرتبه، در اول بعضی از کلمات هم در می‌آید، مثل والاتبار، والاجاه، والاحضرت، والاقدر و والامتش. در همه این موارد که والا پیشوند واقع شده معنای ارجمند از آن مستفاد می‌شود.

۵. بگاه و بگاه

بگاه: به کسر اول به معنای بوقت، بموقع، مقابل بیگاه و نیز به معنای صبح زود و از نظر دستوری قید مرکب است.
بگاه: با همان تلفظ بگاه به معنای صبح زود، اول بامداد و از نظر دستوری قید زمان است.

۶. پوک و پوج

پوک: به ضم اول. از نظر دستوری صفت است. هر چه متخلخل و سبک شده بر اثر گذشت زمان و پوسیدگی، میوه بی مغز یا میان تهی.
پوج: با همان تلفظ پوک و همان هویت دستوری به معنای میان تهی، مجوف، میوه یا دانه بی مغز، بیفایده، بیهوده، بی معنا، مزخرف.

۷. روزن - روشن

روزن: به ضم اول و فتح سوم، اسم. هر سوراخ و شکاف و منفذی که در دیوار اطاق و جز آن باشد، سوراخ منفذ. پنجره کوچک، دریچه روشن: با همان تلفظ، اسم. تابناک، درخشان، متور، نورانی.

۸. سنگ و سنج

سنگ. اسم است. ۱ - به هر یک از توده‌های بزرگ و سخت معدنی و طبیعی که دارای ساختمان صلب و املاح و عناصر معدنی یا آتشفشانی یا رسوبی که جزء ساختمان پوسته جامد زمین محسوب می‌شوند.
حجر. ۲ - وزنه‌ای که جهت سنجش سنگینی به طور عام به کار می‌رود.
سنج: اسم است به معنای وزن و کیل.

این دو واژه از نظر معنایی یکسان به کار می‌روند، چنانکه گفته می‌شود این همسنگ آن دیگری است، که به معنای برابری و هموزنی چه از نظر فیزیکی و چه از نظر مثوی است.

۹. فروز - فروغ

فروز: به ضم اول و دوم و سکون چهارم افروز. از نظر دستوری اسم است به معنای روشنی و روشنایی. این کلمه پسوند واقع می‌شود مانند: گیتی فروز، آتش افروز.

فروغ: با همان تلفظ و یا همان هویت دستوری به معنای روشنایی، تابش، پرتو، نور، کاربرد این دو واژه متفاوت است و این کلمه هیچگاه پسوند واقع نمی‌شود.

ب. واژگانی که از زایش واژه‌ای دیگر با کاهش یا افزایش

یک حرف پدید می‌آید

۱. پای (ای) - پی

پای - پای - اسم. عضو بدن انسان و حیوان که به توسط آن راه می‌رود. به معنی کنار و پایین چیزی هم می‌گویند مثل پای دیوار، پای کوه، پای درخت، پای دار، پای خم.

پی - اسم. (به فتح اول) پای، دنبال، پس، عقب و نیز به معنای شفته و بنیاد عمارت

۲. چهار دور - چادر

چهار دور - ق. پیرامون، دورادور

چادر - اسم. (بر ضم دال) بالاپوش که زنان روی سر می‌اندازند و تمام اندام آنها را می‌پوشاند و نیز به معنای سایبان، خیمه و پرده بزرگ.

۳. شکاف - اشکاف

شکاف (به کسر اول). اسم است و به معنای چاک، رخنه، ترک، اشکاف و کاف هم گفته شده.

اشکاف - (به کسر اول) اسم است. به معنای شکاف، رخنه، چاک و نیز قفسه در دار برای گذاشتن ظرف یا کتاب یا چیزهای دیگر.

۴. شکفته - شکافته

شکفته: اسم مفعول. واشده، خنجه که تازه باز شده باشد.

شکافته: اسم مفعول. دریده، چاک خورده

۵. یگانه - یک گانه

یگانه به فتح اول مخفف یک گانه: تنها، بی همتا، بی مثل و مانند

۶. روزن - روزن

روزن - اسم. از طلوع تا غروب آفتاب که هوا روشن است.

روزن - روزنه: دریچه، سوراخ، پنجره کوچک، منفذ

۷. روسی - روسید

روسی - به ضم اول و سکون سوم. ص. مخفف روسید (به طریق طعنه) و کنایه از زن بدکار و قاحشه.

روسید یا روسفید. کنایه از سرافراز و درستکار، ضد روسپاه

در قلمرو این فرایند زایشی، لغات بسیار دیگری می‌توان یافت که با شناسایی و قاتونمند کردن آنها می‌توان فرایندی تازه در ساخت لغت پدید آورد و چه بسا بتوان از وامگیری واژگان از زبانهای بیگانه پرهیز کرد.

